



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت نهصد و نود و دوم





خانم پرمیس



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۳۷ گنج حضور، بخش چهارم

چون به من زنده شود این مُرده تن
جان من باشد که رو آرد به من
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۷۸

[مولانا از زبان زندگی می گوید:] هرگاه انسانی فضاگشایی کند، من از مرکز او به سوی خودم حرکت می کنم و هرگاه همه ی وجودم را از تنِ مرده ی من ذهنی او جمع کردم، در او به بی نهایتِ خودم زنده می شوم.

من کنم او را ازین جان محتشم
 جان که من بخشم، ببیند بخششم
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۷۹

[مولانا از زبان زندگی می گوید:] انسانی که فضا را بگشاید متوجه می شود که من چگونه با جانی که به او می بخشم او را بزرگ و محتشم می کنم. اما فقط همان جانی می تواند بخشش مرا ببیند که من از طریق فضاگشایی انسان به او می بخشم. [انسان با ذهن قادر به دیدن بخشش خداوند نیست.]

جان نامحرم نبیند روی دوست
 جز همان جان کاصل او از کوی اوست
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۸۰

جان من ذهنی نامحرم است و نمی تواند روی خداوند را ببیند و از کرم و بخشش او آگاه شود. بلکه فقط جانی که مرکزش عدم است و اصل او از فضای گشوده شده می آید، می تواند به خداوند زنده شود و روی او را ببیند.

در دمّم، قصابُوار این دوست را
تا هَلَد آن مغزِ نغزش، پوست را
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۸۱

[مولانا از زبان زندگی می گوید:] اگر انسان اجازه دهد و فضا را باز کند، آن قدر مانند قصاب با دمِ زندگی در وجود او می دمّم تا بالاخره آگاه شود که باید این پوست من ذهنی را رها کند و به مغزِ نغزش که من هستم، زنده شود.

چون بدو زنده شدی، آن خود وی است
 وحدت محض است آن، شرکت کی است؟
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۷۶۷

ای انسان، اگر فضا را باز کنی و دست از دخالت کردن در کار زندگی از طریق سبب‌سازیِ ذهن و قضاوت و مقاومت برداری، دیگر به‌عنوان من‌ذهنی خودت را شریک خداوند قرار نمی‌دهی بلکه به او زنده خواهی شد و این یکی شدن با خداوند، وحدت محض است.
 [انسان نباید با سؤال کردن درباره‌ی چگونگی زنده شدن به خداوند در کار او دخالت کند، زیرا از جنس ذهن می‌شود و کار خداوند متوقف می‌گردد.]

تا تو بستیزی، ستیزند ای حرون
فانتظرهم، انهم منتظرون
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۰

ای سرکش، با کسانی که مقاومت دارند و ستیزه می کنند، بحث و ستیزه نکن و منتظر باش که آن‌ها نیز منتظرند تا به وسیله‌ی درد و رنج آگاه شوند. پس من به کارشان رسیدگی می کنم.
[ما نباید به وسیله‌ی درد آگاه بشویم یا بخواهیم کسی را آگاه کنیم، زیرا درد همه چیز را خراب می کند. آگاهی باید از طریق عشق و خرد زندگی ایجاد شود.]

(قرآن کریم، سوره سجده (۳۲)، آیه ۳۰)
«فَاعْرِضْ عَنْهُمْ وَأَنْتَظِرُ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ.»

پس، از ایشان اعراض کن و منتظر باش، [تا من از طریق درد آنان را آگاه کنم]، که آنها نیز در انتظارند.»

پس ره پند و، نصیحت بسته شد
امر اَعْرَضُ عَنْهُمْ پیوسته شد
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۶۶

اگر پند و نصیحت موجب ایجاد درد و مرض شود، نشان‌دهنده‌ی این است که راه پند و ارشاد بسته شده و خداوند به ما امر فرموده‌است که باید از ستیزه‌گران روی برگردانید.

گرگ درنده‌ست نَفْسِ بَد، یقین
چه بهانه می‌نهی بر هر قرین؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۸۵۶

ای انسان، به‌طور قطع من‌ذهنی هم‌چون گرگ درنده‌ای است که با ایجاد و پخش درد، مرتب در حال دریدن خود و دیگران است. پس چطور تو فکر می‌کنی تمام دردهایت ناشی از قرین‌های توست و آن‌ها باعث بیدار شدن گرگ درونت می‌شوند؟ [درحالی که تو خودت باید مراقب آن باشی و روی خودت کار کنی.]

گر نه نفس از اندرون راهت زدی
رهزنان را بر تو دستی کی بدی؟
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۳

اگر من ذهنی تو از درون راهت را نزنم و تو را منحرف نکند، من های ذهنی بیرون هرگز به مرکز تو دسترسی نخواهند داشت و تو را منحرف نمی کنند.
[پس اگر از راه منحرف شدی، بدان که باعث و بانی اش من ذهنی توست و نباید دیگران را ملامت کنی.]

پس ریاضت را به جان شو مشتری
چون سپردی تن به خدمت، جان بری
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۶

پس تو ای انسان، با جان و دلت فضا را باز کن و مشتری شناسایی و انداختن همانیدگی‌ها و درد هشیاران‌ها شو
چراکه اگر فضا را باز کنی و مقابل خواسته‌های من‌ذهنی بایستی و دیگر به حرف‌هایش توجهی نکنی،
من‌ذهنی‌ات را به خدمت درآورده و از آن، جان سالم به‌در خواهی برد.

ور ریاضت آیدت بی اختیار
سر بنه، شکرانه ده، ای کامیار
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۷

ای کامروا، زندگی دائماً می خواهد به تو کمک کند پس اگر با خواست و اراده‌ی خودش اتفاقی خارج از اختیار تو به وجود آورد تا یک همانیدگی را از تو جدا کند، سر تسلیم فرود بیاور، شکرانه بده و از خداوند تشکر کن که با این اتفاق موجب رهایی تو از یک همانیدگی می شود.

چون حقت داد آن ریاضت، شکر کن
تو نکردی، او کشیدت ز امرِ کن
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۸

چون خداوند از طریق یک اتفاق این شناسایی همانیدگی و درد هشیارانهای انداختنِ آن را به تو داد، شکر کن
زیرا تو با اختیار خودت این کار را نکردی بلکه خداوند از طریق امرِ کن، که می‌گوید باش پس می‌شود، تو را از
آن همانیدگی جدا کرد و به سوی خودش کشید.

او گمان دارد که با من جور کرد
 بلکه از آینه‌ی من رُفت گرد
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۹۴

او خیال می‌کند که به من جور می‌کند، درحالی‌که با این جور و ایرادگیری از من، درواقع دارد یک همانیدگی را به من نشان می‌دهد تا من گرد آن را از آینه‌ی مرکز پاک کنم.
 [پندار کمال نمی‌گذارد انسان همانیدگی‌ها و نقص‌های خود را ببیند. پس در صورتی که مردم عیبی را به او نشان می‌دهند باید از آن‌ها تشکر کند.]

غیرتش بر عاشقی و صادقی ست
غیرتش بر دیو و بر اُستور نیست
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۴۷
-اُستور: سُتور، حیوانِ بارکش مانند اسب و الاغ و استر

غیرت خداوند بر انسان‌های عاشق و صادقی است که روی خودشان کار می‌کنند و می‌خواهد در آن‌ها به خودش زنده شود، غیرتش بر کسانی که دیو من‌ذهنی را نگه داشته و بار همانیدگی و درد را حمل می‌کنند، نیست.

ای جوان سروقد، گویی ببر
پیش از آن کز قامت چوگان کنند
-حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره‌ی ۱۹۷
-گوی بُردن: کنایه از سبقت گرفتن و پیش افتادن؛ از فرصت استفاده کردن

ای جوانِ بلند قامت، قبل از آن که پیر شوی و از قامت چوگان بازی کنند، از فرصت استفاده کن، فضا را بگشا و به زندگی وصل شو تا شادی، عشق و خرد زندگی را به این جهان بیاوری.

ره آسمان درونست، پر عشق را بجنبان
 پر عشق چون قوی شد غم نردبان نماند
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۷۱

راه رسیدن به آسمان فضای گشوده شده در درون توست، پر عشق و فضاگشایی را بجنبان تا آسمان درونت خودش را به تو نشان دهد زیرا زمانی که با انداختن همانیدگی‌ها و فضاگشایی‌های پی‌درپی پر و بال عشق قوی شود دیگر نیازی نیست با فکرهای جامدی که در مرکز قرار دادی به دنبال نردبان جسمی باشی تا راهی برای رسیدن به خداوند در آسمان بیرونی پیدا کنی، زیرا خداوند در آسمان فضای گشوده شده‌ی مرکز توست.

مرغ، بر بالا پَران و سایه‌اش
می‌دَوَد بر خاک، پَران مرغ‌وش
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۱۷

پرنده‌ای بر اوج آسمان به پرواز درمی‌آید و سایه‌اش بر زمین می‌افتد.
[پرنده‌ای که در آسمان است نماد حضور و سایه‌اش نماد من‌ذهنی است.]

ابلهی، صیاد آن سایه شود
می‌دَوَد چندانکه بی‌مایه شود
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۱۸

یک شکارچی ابله‌ی می‌خواهد سایه‌ی آن پرنده را شکار کند، پس تمام توانش را برای دویدن به دنبال سایه‌ی آن پرنده از دست می‌دهد.

بی خبر کآن عکس آن، مرغ هواس
 بی خبر که اصل آن سایه کجاست
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۱۹

آن شکارچی بی خبر از آن که این سایه‌ی پرنده است که بر زمین افتاده به دنبال آن می‌دود و نمی‌داند که صاحب آن سایه، پرنده‌ای است که در آسمان پرواز می‌کند.
 [اصل انسان هشیاری حضور است و نباید با سبب‌سازی ذهن و فکر بعد از فکر به دنبال سایه‌ی پرنده که همان من‌ذهنی است بدود و بخواهد یک من‌ذهنی عالی درست کند، بلکه باید فضا را باز کند و از جنس ذات اصلی خود یعنی همان پرنده‌ای که در آسمان پرواز می‌کند، بشود.]

تیر اندازد به سوی سایه او
 ترکشش خالی شود از جست و جو
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۲۰
 -ترکش: تیردان، جعبه‌ای که جنگاوران در آن تیر می‌نهادند و با خود حمل می‌کردند.

آن شکارچی ابله برای شکار سایه‌ی پرنده تیر می‌اندازد و آن قدر به این کار ادامه می‌دهد تا تیردانش از تیر خالی می‌شود. همان‌طور که انسان نیز به اشتباه تمام لحظات و فرصت‌های خود را برای به کمال رساندن من‌ذهنی هدر می‌دهد و با دوییدن به سوی فکر بعد از فکر، خود را از کمک و خرد زندگی محروم می‌کند.

تَرکَشِ عمرش تهی شد، عُمَر رفت
 از دویدن در شکار سایه، تَفْتُت
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۲۱
 -تَرکَش: تیردان، جعبه‌ای که جنگاوران در آن تیر می‌نهادند و با خود حمل می‌کردند.
 تَفْتُت: گرم، سوزان، شتابان

تیردانِ عمر شکارچی خالی شد و از بس شتابان به‌دنبال سایه دوید فرصتی برایش باقی نماند و عمرش به پایان رسید.
 [بالاخره پس از تلاش‌های فراوان برای به کمال رساندن ذهن و دویدن به‌دنبال خواسته‌های او، عمر انسان درحالی که تمام این مدت بیهوده به‌دنبال سایه‌ی خود بوده نه ذاتِ اصیل هشیاری‌اش به پایان می‌رسد.]

سایه یزدان چو باشد دایه اش
وارهاند از خیال و سایه اش
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۲۲

حال اگر چنین انسان ابلهی که عمر خود را در من ذهنی تلف می کند، با سایه ی خدا یعنی شخصی هم چون مولانا که هیچ همانیدگی ای در مرکزش نمانده و به بی نهایت خداوند زنده شده، قرین گردد، او را از خیال توهمی سایه رها می کند و او دیگر به دنبال من ذهنی و زیادتر کردن همانیدگی هایش نمی دود.

سایه‌ی یزدان بود بنده‌ی خدا
مردۀ این عالم و زنده‌ی خدا
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۲۳

سایه‌ی خداوند در واقع بنده‌ی اوست، کسی که هم‌چون مولانا نسبت به چیزهای این جهانی و هرآن چه که ذهن نشان می‌دهد مرده و به بی‌نهایت و ابدیت خداوند زنده شده‌است.

دامنِ او گیر زوتر بی‌گمان
تا رهی در دامنِ آخر زمان
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۲۴

پس بدون شک و معطلی، دامنِ عاشقان خداوند، که زمان روان‌شناختی برایشان به پایان رسیده را بگیر تا تو نیز از من‌ذهنی رها شوی و زمان روان‌شناختی که حال تو را دائماً با تغییر چیزهای آفلای که در مرکزت قرار دارد تغییر می‌دهد، پایان یابد و در این لحظه‌ی ابدی ساکن شوی.

كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ نَقَشِ اولیاست
 كو دلیل نور خورشید خداست
 -مولوی مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۲۵

منظور از آیه كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ، «چگونه سایه‌اش را گسترده»، این است که خداوند خودش را در این جهان به صورت انسان کاملی که به بی‌نهایت او زنده شده‌است، امتداد داده و آن سایه یعنی انسانی که به خدا زنده شده، دلیل بر وجود خورشید خداوند است که از طریق او نور می‌تاباند و راهنمای مردم به سوی خویش است. [پس اگر انسان به صورت خورشید از مرکزش طلوع کند، تبدیل به سایه‌ی خداوند می‌شود نه خود او.]

(قرآن کریم، سوره فرقان (۲۵)، آیه ۴۵ و ۴۶)
 «أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا.»

«آیا به [قدرت و حکمت] پروردگارت ننگریستی که چگونه سایه را امتداد داد و گستراند؟ و اگر می خواست آن را ساکن و ثابت می کرد، آن گاه خورشید را برای [شناختن] آن سایه، راهنما [ی انسانها] قرار دادیم.»

«ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا.»

«سپس آن را [با بلند شدن آفتاب] اندک اندک به سوی خود باز می گیریم.»

اندرین وادی مرو بی این دلیل
 لا أَحِبُّ الْاَفْلِیْنَ کُو چُون خَلِیْلِ
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۲۶

ای انسان، در این راه زنده شدن به خداوند، بدون راهنمایی انسان‌هایی هم‌چون مولانا حرکت نکن و هر لحظه مانند ابراهیم خلیل، دوست خداوند، فضا را بگشا و بگو چیزهای گذرا و اَفل را دوست ندارم تا از آن‌ها زندگی نخواهی و به من‌ذهنی و فکرهایی که از آن می‌گذرد توجهی نداشته باشی.

(قرآن کریم، سوره‌ی انعام (۶)، آیه‌ی ۷۶)
 «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْاَفْلِیْنَ.»

«چون شب او را فروگرفت، [من‌ذهنی را به‌صورت] ستاره‌ای دید. گفت: این است پروردگار من. چون [با کم شدن همانیدگی‌ها] فرو شد، گفت: فروشوندگان را دوست ندارم.» [چراکه من از جنس چیزی هستم که اَفل نیست، پس نمی‌توانم از چیزهای اَفل زندگی بخواهم در نتیجه آن‌ها را رها می‌کنم و دوستشان ندارم.]

روز سایه آفتابی را بیاب
دامن شه شمس تبریزی بتاب
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۲۷

ای انسان، برو از سایه‌ی من ذهنی، انسانی هم‌چون مولانا را که سایه‌ی خداوند و آفتابی در این جهان است، پیدا کن چرا که تو با من ذهنی نمی‌توانی راه خود را بیابی بنابراین دامن شمس تبریزی، که نماد انسانی است که به صورت خورشیدِ زندگی از مرکزش طلوع کرده را بگیر.

دامنِ او گیر، ای یارِ دلیر
کو منزّه باشد از بالا و زیر
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۴

دامن کسی را بگیر که با کم و زیاد شدن همانیدگی‌ها حالش دگرگون نمی‌شود و از ذهن که با تغییر وضعیت‌ها بالا و پایین می‌شود و هرآن‌چه که از ذهن می‌گذرد، پاک و منزّه است.

تنظیم‌کننده متن: پارمیس
گوینده: پارمیس



خانم سمیه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۳۷ گنج حضور، بخش پنجم

نفس و شیطان، هر دو یک تن بوده‌اند
در دو صورت خویش را بنموده‌اند
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۳

نفس یا من‌ذهنی انسان هم مانند شیطان است یعنی فضایی همانیده و پردرد است که خود را بهتر از همه می‌داند و محتاج تعظیم و توجه دیگران است و ادعای «می‌دانم» دارد. پس من‌ذهنی و شیطان از یک ذات بوده‌اند اما به دو صورت ظاهر شده‌اند.

چون فرشته و عقل، که ایشان یک بُدند
بهر حکمت‌هاش دو صورت شدند
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۴

فرشته و عقل کل نیز مانند هم هستند و به اقتضای حکمت الهی در دو شکل نمایان شده‌اند. فرشته به معنای
فضاگشایی و از جنس حضور شدن و هشیاری است که با عقل کل یکی است.

کاهل و ناداشت بدم کار درآورد مرا
 طوطی اندیشه او همچو شکر خورد مرا
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۳
 -ناداشت: بی همه چیز، آنکه هیچ صفت خوب ندارد، بی شرم، بی اعتقاد
 -کار درآوردن: به کار گماشتن، صاحب کار و بار کردن.

من در من ذهنی در اثر همانیده شدن با چیزهای این جهانی کاهل و بیچاره و فقیر بودم و هیچ چیزی نداشتم، اما وقتی فضا را گشودم، طوطی اندیشه او یعنی همین فضای گشوده شده همانیدگی ها و دردهایم را همچون شکر خورد و من از من ذهنی خلاص شده، به بی نهایت و ابدیت خدا زنده شدم.

تابش خورشید ازل، پرورشِ جان و جهان
بر صفتِ گل به شکرِ پخت و پرورد مرا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۳
-گل به شکر: گل شکر، گل قند

وقتی فضاگشایی کردم، تابش خورشید خداوند که جان و جهان را پرورش می دهد، مثل شربت گل شکر من را
پخت و پرورش داد و به خود زنده نمود.

آینه دل صاف باید تا در او
واشناسی صورت زشت از نکو
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۶۳

باید با فضاگشایی و عدم کردن مرکز، آینه دل از همانیدگی‌ها پاک باشد تا بتوانی رخسار زیبای هشیاری حضور
و چهره زشت من‌ذهنی را از یکدیگر بازشناسی و آن دو را از هم تمیز دهی.

صد جَوَالِ زَرِ بِيَّارِي اِي غَنِي
 حَقِّ بَغْوِيْدِ دَلِ بِيَّارِ اِي مُنْحَنِي

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم بیت ۸۸۱

-جَوَالِ: کیسه بزرگ از نخ ضخیم یا پارچه خشن که برای حمل بار درست می کردند، بارجامه.

-مُنْحَنِي: خمیده، خمیده قامت، بیچاره و درمانده

ای توانگر، اگر فرضاً صد کیسه زر به درگاه خداوند ببری و بگویی من اینها را می دهم و من ذهنی ام را ننگه می دارم، خداوند می فرماید ای من ذهنی خمیده قامت، این همانیدگی ها را دور بیندار و برای من دلی که عدم است و آسمان درونش باز شده است را بیاور.

بیا و فکرت من کن، که فکرت دادم
 چو لعل می خری، از کان من بخر باری
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۵۵

[مولانا از زبان زندگی می گوید] ای انسان، بیا فضا را باز کن و از طریق من فکر کن و فکرها و سبب‌سازی من ذهنی را کنار بگذار چرا که من به تو فکر داده‌ام. اگر می خواهی لعل بخری، از معدن فضای گشوده شده که فضای عاشقان است بخر. [چیزهای این جهانی و همانیدگی‌هایی که می خری درحقیقت لعل نیستند.]

خویش را تسلیم کن بر دامِ مُزد
وانگه از خود بی ز خود چیزی بدزد
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۲

خود را با فضاگشایی و وصل شدن به زندگی به دامِ مزد که همان فضای گشوده شده است تسلیم کن و سپس از طریق حضور ناظر، درحالی که من ذهنیات ساکت است چیزی را از خود بدزد، یعنی همانیدگی‌ها و دردهایت را شناسایی کن و بینداز، چراکه آن همانیدگی‌ها و دردها همواره تو را از خدا دور می‌کنند.

مُشْتَرِيٌّ مَاسْتِ اللّٰهِ اشْتَرِيٌّ
 از غمِ هر مشتری هین برتر آ
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۶۳
 -اشتری: خرید

مشتری همه‌ی ما انسان‌ها فقط زندگی‌ست. بنابراین تو از فکر مشتری‌های فاقد اعتبار یعنی من‌های ذهنی بالاتر بیا و همانیدگی‌هایت را به آن‌ها نشان نده و نفروش چراکه بیشتر گرفتار ذهن می‌شوی و همانیدگی‌هایت محکم‌تر می‌شوند، [باید فضا را باز کنی و در این فضای گشوده‌شده تغییر کنی و همانیدگی‌هایت را به خدا بفروشی چراکه غیر او کسی آن‌ها را نمی‌خرد].

(قرآن کریم، سوره‌ی توبه (۹)، آیه‌ی ۱۱۱)
 «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ...»
 «خداوند، جان و مال [یعنی همانیدگی‌های] مومنان [کسانی که فضاگشایی می‌کنند و به او وصل می‌شوند] را به بهای بهشت [فضای گشوده‌شده] خریده است...»

مشتری جو کہ جویان تو است
عالم آغاز و پایان تو است
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۶۴

برو یک مشتری را طلب کن که طالب تو باشد و به دنبال تو بگردد و از اول و آخر تو آگاه باشد. آن مشتری فقط خود زندگی ست و فقط او می داند که ما اول از جنس او بودیم، ولی فعلاً در ذهن گیر افتاده ایم که باید با فضاگشایی از ذهن بیرون بیاییم و دوباره به خودش زنده شویم.

هین مگش هر مشتری را تو به دست
عشق بازی با دو معشوقه بد است
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۶۵

به هوش باش و هر مشتری معمولی را طلب نکن. زیرا عشق ورزیدن به دو معشوقه قبیح و زشت است. یعنی نمی توانی از یک طرف با خدا عشق بازی کنی و از طرف دیگر با مشتریان این جهانی، چراکه تو فقط یک مشتری داری و آن هم خود خداست.

عقل تو قسمت شده بر صد مهم
بر هزاران آرزو و طم و رم
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۸۸
-طم: دریا و آب فراوان
-رم: زمین و خاک
(منظور از طم و رم در اینجا، آرزوهای دنیوی است.)

[ای انسان، وقتی با چیزهای این جهانی همانیده شدی،] عقل و هشیاری تو میان هزاران چیز کوچک و بزرگ و بی‌اهمیت و آرزوهای مختلف تقسیم و پراکنده شده است.

چشم بر ره داشت پوینده، قراضه می بچید
 آن قراضه چین ره را بین کنون در کان شده
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۲۳۷۰
 -قراضه چین: ریزه‌خوار، نیازمند، مفلس

[این بیت دو وضعیت از انسان را نشان می‌دهد] وقتی که انسان اول وارد ذهن می‌شود، قراضه، براده‌های آهن یعنی چیزهای بی‌ارزش و همانیدگی‌ها را می‌چیند و در مرکزش قرار می‌دهد، ولی بعد از آن که با فضاگشایی هشیار می‌شود، همان انسان که از چیزهای بی‌ارزش و همانیدگی‌ها زندگی می‌خواست، همانیدگی‌ها را شناسایی کرده و می‌اندازد و وارد معدن فضای یکتایی می‌شود.

أَقْرِضُوا اللَّهَ، قَرْضِ دِهْ زَيْنِ بَرِّگِ تَنْ
تَا بِرُویدِ دَرِ عَوْضِ دَرِ دَلِّ، چَمَنْ
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۶

طبق حکم «به خدا قرض دهید» از توشهٔ جسم یعنی از من ذهنی و همانیدگی‌ها بگیر و به خدا قرض بده تا به
عوضِ آن در دلت لاله‌زار و گلستان بروید.

(قرآن کریم، سوره‌ی مَزَمَل (۷۳)، آیه‌ی ۲۰)
«...أَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا...»

«...به خدا قرض الحسنه دهید...»

قرض ده، گم کن از این لقمه‌ی تنت
تا نماید وجه لاعین رأت

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۷

من ذهنی‌ات را به خدا قرض بده و از غذای آن یعنی همانیدگی‌هایی مثل تأیید و توجه کم کن، تا صورتی که هیچ چشمی آن را ندیده است، یعنی هشیاری حضور و اصلت که با چشم حسی و ذهنی دیده نمی‌شود به تو نمایانده شود.

حدیث

«أعددتُ لعبادی الصالحینَ ما لا عینُ رأتُ ولا أذنُ سمعتُ ولا خطرَ علی قلبِ بشرٍ.»

«فراهم آوردم برای بندگان نیکوکردارم، نعیمی را که نه چشمی آن را دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب انسانی خطور کرده است.» [آن صورتی که چشم حسی و ذهنی نمی‌تواند ببیند همین هشیاری حضور و اصل ماست، که اگر من ذهنی و همانیدگی‌ها را به خدا قرض دهیم آن را خواهیم دید.]

تَن ز سرگین، خویش چون خالی کند
پر ز مُشک و دُرِّ اجلالی کند
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۸
-سرگین: مدفوع
-اجلال: شکوه و جلال، بزرگواری

هرگاه انسان درون خود را از مدفوع یعنی همانیدگی با درد، غصه، رنجش، حسادت، بدگویی و انتقاد خالی کند،
در این صورت وجود خود را پر از چیزهای خوشبو و مرواریدهای خداگونه و عشق و مهر و عقل می کند.

این پلیدی بدهد و پاکی برَد
از يُطَهِّرْكُمْ تَنِّ او بر خورد
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۹

انسان پلیدی و ناپاکی و همانیدگی با دردها را می‌دهد و در عوض به جای آن‌ها پاکی، صفا و خلوص زندگی و خدا را می‌گذارد و وجودش از حقیقت آیه تطهیر [این که خداوند می‌خواهد انسان را پاک کند] برخوردار می‌شود.

(قرآن کریم، سوره‌ی احزاب (۳۳)، آیه‌ی ۳۳)
«...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا...»

«...خدا می‌خواهد پلیدی [یعنی همانیدگی‌ها] را از شما دور کند و شما را پاک دارد...»

دیو می ترساندت که هین و هین
 زین پشیمان گردی و گردی حزین
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۰
 -حزین: غمگین، اندوهگین

دیو [که همان من ذهنی بزرگ است] و یا من ذهنی خودت، تو را می ترساند و می گوید: مواظب باش که از این کار پشیمان و اندوهگین خواهی شد، یعنی اگر از همانیدگی با دردها و چیزهای این جهانی حداکثر بهره را نبری بعدها که پیر و درهم شکسته شدی از این فرصت‌های از دست داده پشیمان خواهی شد.

گر گدازی زین هوس ها تو بدن
 بس پشیمان و غمین خواهی شدن
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۱
 -گدازیدن: ذوب شدن، آب شدن

باز هم دیو من ذهنی می گوید: اگر تو مرکزت را از هوس ارضای همانیدگی ها خالی کنی و راه ریاضت در پیش
 گیری وقتی که پیر شوی فرصت را از دست می دهی و بسیار غمگین و پشیمان خواهی شد.

این بخور، گرم است و داروی مزاج
 و آن بیاشام از پی نفع و علاج
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۲

دیو من ذهنی به تو می گوید: این غذا را بخور که طبعی گرم دارد و داروی مزاج یعنی نیازهای روان شناختی
 من ذهنی است و برای آن که معالجه و کامروا شوی فلان شراب که از جهان بیرون می آید را بنوش.

هم بدین نیت که این تن مرکب است
آنچه خو کرده‌ست آنش اصوب است
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۳
-مرکب: هرچه بر آن سوار شوند.
-اصوب: درست‌تر، راست‌تر

با این نیت و به‌خاطر این که این تن مرکب توست، پس باید نیازهایش را برآورده کنی، [که این نیازها، تحمیل نیازهای روان‌شناختی من‌ذهنی است.] و بخوری و بیاشامی و هرچیزی که من‌ذهنی‌ات با آن‌ها خو کرده و به آن‌ها عادت دارد را به او بدهی که برایش بهتر است.

حدیث

«نَفْسُكَ مَطِيَّتُكَ فَارْفُقْ بِهَا.»

«نفس تو مرکب توست، پس با او به نرمی رفتار کن.» [این حدیث به‌صورت مثبت، درست است، یعنی ما باید مواظب بدنمان باشیم ولی این به معنی این نیست که نیازهای روان‌شناختی من‌ذهنی را برآورده کنیم.]

هین مگردان خو که پیش آید خلل
در دماغ و دل بزاید صد علل
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۴
-خلل: آسیب و صدمه، اختلال

[دیو به وسیله من ذهنی در گوش ما می خواند.]
مبادا عادت خود را تغییر دهی زیرا این کار موجب خراب شدن بدن و سلامتی تو می گردد و در قلب، مغز و
مرکزت هزاران بیماری به وجود می آید.

این چنین تهدیدها آن دیو دُون
 آرد و بر خلق خواند صد فسون
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵
 -دُون: خوار، پست و فرومایه

دیو من ذهنی که پست و فرومایه است، با چنین وسواس‌هایی انسان‌ها را تهدید می‌کند و تحت تأثیر قرار می‌دهد و افسون‌هایی بسیار بر گوش آنان می‌خواند. [به همین علت است که انسان‌ها نمی‌توانند به راحتی فضاگشایی و پرهیز کرده روی خود کار کنند چرا که ارتعاش من‌های ذهنی اطرافشان از طریق قرین روی آن‌ها تأثیر گذاشته و آن چیزی که به آن عادت کرده‌اند جلو آن‌ها را می‌گیرد.]

خویش جالینوس سازد در دوا
تا فریبد نفس بیمار تو را
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۶)

دیو من ذهنی در دارو و درمان، خود را جالینوس حکیم و بهترین دکتر دنیا نشان می دهد تا من ذهنی بیمار تو که
پر از نیازهای روان شناختی است را فریب دهد.
[جالینوس بزرگترین پزشک جهان در عرفان و ادبیات پارسی است.]

کین تو را سود است از درد و غمی
گفت آدم را همین، در گندمی
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۷

دیو من ذهنی به تو می گوید که این کار برای تو مفید است و تو را از درد و غم می رهاند. شیطان وقتی که می خواست آدم را به خوردن گندم ترغیب کند از همین گونه حرف ها می زد [گندم معادل خوردن میوه درخت دانش و قضاوت و مقاومت است].

حُقَّتِ الْجَنَّةُ، بِه چِه مَحْفُوفِ گشت؟
بِالْمَكَارِهِه که ازو افزود گشت
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۴
-مَحْفُوف: پوشیده شده، فراگرفته شده
-مَکَارِه: جمع مَکْرَهه به معنی ناپسندی‌ها، ناگواری‌ها

بهشت پوشیده شده است، اما با چه چیزی؟ با این که انسان فشار من‌ذهنی در رسیدن به نیازهای روان‌شناختی را نپذیرد و صبر کند، زیرا کشت‌زار، هم محصول مادی و هم معنوی انسان، با فضاگشایی در اطراف آن سختی‌ها و دردها بالنده می‌شود.

حدیث
«حُقَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِه وَ حُقَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ.»

«بهشت در چیزهای ناخوشایند پوشیده شده و دوزخ در شهوات.»

صد فسون دارد ز حیلت وز دَها
که کند در سلّه، گر هست از دَها
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۵
-دَها: مخفف دهاء به معنی زیرکی و کاردانی
-سلّه: سبد، در اینجا به معنی دام است.

دیو من ذهنی صد جور فریب و حیل‌های ذهنی دارد و حریف خود را اگر چه مانند از دَها قوی باشد به دام خویش
می‌افکند و از پا درمی‌آورد.

گر بُودِ آبِ روان، بر بنددش
ور بودِ حبرِ زمان، بر خنددش
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۶
-حبر: دانشمند، عالم


اگر حریف مانند آب روان باشد جلو او را می‌بندد. [همان‌طور که دم ایزدی به صورت آب روان می‌آید که از ما رد شود اما من ذهنی با برگرداندن توجه ما به جهان این آب را می‌بندد.] و اگر دانشمند دهر یعنی سرآمد دانشمندان زمان هم که باشد اگر من ذهنی را به مرکز بگذارد و از طریق همانیدگی‌ها ببیند به ریشش می‌خندد و او را مسخره می‌کند.

تنظیم‌کننده متن: سمیه
گوینده: سمیه



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com